



اثبات تجرد روح از دیدگاه عقل

در درس گذشته یکی از دلایل و شواهد تجربی در اثبات غیرمادی بودن حقیقت انسان، یعنی روح، ذکر شد. در این درس می‌خواهیم دلیل دوم را بررسی و سپس ببینیم که منکران تجرد روح چه می‌گویند.

ثبات «من»

می‌دانیم که هر کسی درک روشنی از «خود» دارد و در اثبات وجود چیزی که از آن تعبیر به «من» می‌کند احتیاج به هیچ‌گونه استدلال ندارد زیرا درک و دریافت هرکس از خود چیز نیست که در درون او وجود داشته و آن را همواره درمی‌یابد و تمامی حالات و اعمال خود را به او نسبت می‌دهد. مثلاً می‌گوید: «من» رفتم یا «من» تفکر نمودم.

یعنی «من» نه تنها مجموعه‌ای از حالات و تصورات نیست بلکه مبدأ و منشأ همه‌ی این حالات و تصورات است. این مطلب را نیز همگی به روشنی درمی‌یابیم که این حقیقتی که آن را «من» می‌نامیم در طول عمر ما ثابت می‌ماند و تغییر نمی‌کند. مثلاً «من»، در ده سال پیش همان شخص بودم که اکنون. یعنی گذشت زمان سبب نمی‌شود که من به انسانی دیگر تبدیل شوم. البته ممکن است در حالات من تغییرات فراوانی صورت گرفته باشد اما این تغییرات سبب نمی‌شود که من انسان دیگری غیر از انسان ده سال پیش باشم بلکه حتی همه‌ی این تغییرات را به همان حقیقت ثابت و تغییرناپذیر نسبت داده و مثلاً می‌گوییم افکار «من» تغییر کرده است. به عبارت دیگر آن «من» به غیر «من» تبدیل نشده است، که اگر این طور شده بود، نمی‌توانستم بگویم که من در ده سال پیش فلان کار را انجام دادم.

بنابراین، تردیدی وجود ندارد که در میان همه‌ی تغییرات فکری و روحی و اخلاقی، یک محور ثابت و یک حقیقت تغییرناپذیر در سراسر عمر ما وجود دارد که ضامن وحدت و ثبات حقیقت «من» در ماست و هر کسی به وضوح این واقعیت را در درون خود می‌یابد که من واقعاً همان کسی هستم که ده سال پیش بود.

حال باید دید آیا این حقیقت ثابت که در سراسر عمر هر انسان به صورت یک محور ثابت و مشخص باقی می‌ماند، وابسته به جسم و کالبد مادی انسان است یا نه؟

بازسازی جسم

به طوری که می‌دانیم ذرات و مواد تشکیل‌دهنده‌ی بدن ما مدام استهلاک یافته و از طریق تغذیه و تنفس مواد جدید وارد خون شده و سپس در اختیار سلول‌ها و بافت‌های بدن قرار می‌گیرد و بدین وسیله مواد تازه جایگزین مواد کهنه می‌شود.

مواد تشکیل‌دهنده‌ی بدن، مانند آب موجود در یک استخر است که از یک طرف آب در آن وارد و از طرف دیگر خارج می‌گردد. اگرچه ظاهراً آب این استخر ثابت است اما در واقع مدام در حال عوض شدن و تغییر است.

در یک تشبیه دیگر، می‌توان بدن را به یک اتومبیل تشبیه کرد که به تدریج قطعات و قسمت‌های مختلف آن تعویض و قطعات جدید جایگزین قطعات قدیم می‌گردد. به طوری که بعد از گذشت مدتی، تمام قطعات آن جای خود را به قطعات جدید می‌دهد.

اگرچه ظاهراً این اتومبیل همان اتومبیل سابق است و شکل و قیافه‌ی آن هیچ‌گونه تغییری نکرده است، ولی تردیدی نیست که اتومبیل جدید به کلی غیر از اتومبیل قبلی است.

بدن انسان نیز مدام از راه غذا و تنفس نوسازی و بازسازی می‌شود و ذرات و مواد تشکیل دهنده‌ی آن در حال تغییر و تعویض است و اگر هم پاره‌ای سلول‌ها (از قبیل سلول‌های عصبی و مغزی) از نظر تعداد ثابت هستند، اما عملاً ذرات تشکیل دهنده‌ی آن‌ها در حال تعویض می‌باشند به طوری که هیچ جزئی از اجزای بدن را نمی‌توان یافت که ذرات و مواد تشکیل دهنده‌ی آن به مرور تغییر پیدا نکند.

حال باید به این سؤال پاسخ گفت که آن حقیقت ثابت و تغییرناپذیر که هر کس آن را در درون خود درمی‌یابد و هیچ تردیدی در وجود یا ثبات آن در سرتاسر عمر خود ندارد، آیا می‌تواند وابسته به همین جسم باشد یا نه؟

طبیعی است که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. زیرا جسم مدام در حال تعویض و تغییر است و بدن ما مجموعه‌ای است از ذرات و موادی که مدام عوض می‌شوند و جای خود را به مواد دیگری می‌سپارند. اگر شخصیت یا «من» انسان وابسته به جسم او باشد باید در طول دوران عمر بارها عوض شود در صورتی که چنین نیست. تا آن‌جا که در احکام کیفری نیز هرگز قاتلی را که مثلاً سی سال پیش جنایتی را مرتکب شده است به دلیل این که جسم او بارها عوض شده و همان جسم سی سال پیش نیست، از مجازات معاف نمی‌دارند بلکه علی‌رغم تغییرات و دگرگونی‌هایی که در کالبد مادی او صورت پذیرفته است، همگان اذعان دارند که این شخص همان شخص سی سال قبل است و شخصیت و هویت واقعی او از میان نرفته و عوض نشده است و لذا این مجازات در نظر هیچ فردی خارج از عدالت جلوه نمی‌کند در صورتی که اگر هویت واقعی و «من» حقیقی انسان را وابسته به جسم او بدانیم، در این صورت شخصی که اکنون مجازات می‌شود غیر از فردی است که سی سال قبل دست به جنایت زده بود و طبیعی است که این امر برخلاف عدالت است. بنابراین، ثابت ماندن هویت واقعی انسان در عین تغییرات دائمی بدن، برای همه‌ی انسان‌ها امری روشن و مسلم بوده و یک اصل پذیرفته شده در اجتماعات بشری است. پس نتیجه می‌شود که هویت انسان چیزی است که نه مانند اجزای مادی تغییر می‌یابد و نه تابع تغییرات جسم است. به عبارت دیگر، اساس شخصیت و هویت انسان را امری مستقل از جسم (که لزوماً غیر مادی است) تشکیل داده و همین هویت مستقل و تغییرناپذیر، وحدت و ثبات شخصیت او را در تمامی طول عمر تأمین می‌نماید.

یکی از ویژگی‌های ما بازگشت و توبه از راه قبلی و پیشمانی و شرمندگی از آن کار است. مثلاً می‌گوییم من آن کار را انجام دادم و اکنون از آن کار خود پیشیمان و شرمنده‌ام. آیا می‌توان این ویژگی را نشانه‌ای بر غیرمادی بودن «من» به شمار آورد؟

منکرین روح چه می‌گویند؟

مهم‌ترین دلیلی که منکرین وجود روح تاکنون بیان داشته‌اند این است که چون صدمه دیدن قسمت‌های حساس بدن از قبیل مغز و مراکز عصبی سبب ایجاد اختلال در احساس و ادراک و حتی حیات انسان می‌شود، لذا چیزی غیر از جسم در پیدایش حیات و سپس ادراک و احساس و غیره دخالت ندارد. هرچه هست همین جسم است به طوری که با ایجاد اختلال در آن حیات انسان نیز مختل می‌گردد.

با اندکی دقت و تأمل می‌توان به بی‌پایه بودن این مطلب پی برد. این مطلب بدان می‌ماند که بگویند چون با بیرون آوردن یک چرخ‌دنده، ساعت از کار باز می‌ایستد، پس چیزی جز این یک چرخ‌دنده در کار ساعت دخالت ندارد! در کار یک تلسکوپ اگر حتی یکی از عدسی‌های آن خراب شود، دانشمند ستاره‌شناس نمی‌تواند به کمک آن ستارگان را رصد کند. اما آیا این مطلب بدان معنی است که چون با خراب شدن تلسکوپ کار ستاره‌شناس متوقف مانده، پس ستاره‌شناس جز تلسکوپ کسی نیست؟!

اتومبیلی را در نظر آورید که راننده‌ای مشغول راه بردن آن است. ناگهان اشکال فنی در موتور این اتومبیل پیش می‌آید و اتومبیل از حرکت باز می‌ایستد. آیا می‌توان نتیجه گرفت که چون با خراب شدن موتور، اتومبیل از حرکت باز ایستاد، پس راننده نیز کسی جز خود اتومبیل نیست؟!

در تمام این مثال‌ها، باید شرط لازم را از شرط کافی تشخیص داده و آن دورا از هم تمیز داد. در مثال ساعت، چرخ‌دنده شرط لازم برای کار ساعت است اما شرط کافی نیست. برای رصد کردن ستارگان نیز وجود تلسکوپ سالم یک شرط لازم است اما هرگز شرط کافی نیست یعنی به‌تنهایی و بدون وجود ستاره‌شناس، تلسکوپ قادر به انجام این کار نیست. همین‌طور است در مثال اتومبیل.

در پیدایش حیات و پدیده‌ی ادراک و احساس و سایر اعمال روحی و اصل حیات نیز وضع به همین منوال است. برای زنده بودن انسان باید نظم و هماهنگی خاصی در اعضای اصلی بدن وجود داشته باشد مثلاً قلب و مغز و کبد و شش‌ها کار خود را به‌درستی انجام دهند و اگر اختلالی در

وضع یکی از این اعضا ایجاد شود، بدون تردید زندگی انسان نیز با اختلالاتی روبه‌رو خواهد گردید به طوری که اگر این اختلالات شدید باشد منجر به مرگ نیز خواهد گردید. اما تنها نتیجه‌ای که از این تجربیات می‌توان گرفت این است که چشم و مغز و سایر اندام‌های بدن در امر فعالیت‌های روحی و حفظ حیات انسان نقش اساسی دارند و شرط لازم هستند اما هرگز دخالت‌عامل دیگری غیر از جسم را نفی نمی‌کنند. به طوری که هرگز نمی‌توان از این مطالب و تجربیات، نبودن روح مجرد از ماده را نتیجه گرفت.

به عبارت دیگر، برای این که پیوند روح با جسم حفظ شود باید جسم یا کالبد مادی انسان آمادگی لازم را داشته باشد تا بتواند این پیوند را حفظ نماید. هرگاه این آمادگی از بین برود، جدایی روح از بدن و به هم خوردن این پیوند قطعی است. اما چون روح بنا به دلایلی که گفته شد موجودیتی مستقل از جسم دارد، لذا بعد از جدایی از جسم به حیات خود ادامه داده و از بین رفتن جسم سبب از بین رفتن روح نمی‌شود.



پرسش

- ۱- چرا «من» حقیقی انسان نمی‌تواند وابسته به جسم او باشد؟
- ۲- آیا احکام کیفری موجود در جوامع بشری ثبات شخصیت و «من» انسان را تأیید می‌کنند یا نه؟
- ۳- آسیب دیدن جسم سبب ایجاد اختلال در ادراک و حیات می‌شود. از این مطلب چه استفاده‌ای می‌توان کرد؟
- ۴- اظهارات منکرین روح را تجزیه و تحلیل نمایید.

پژوهش

با بررسی اشیای مادی پیرامون خود و با کمک دبیران فیزیک، دینی و فلسفه، یا با مراجعه به کتاب‌ها، برخی از خواص عمومی ماده را که در هر موجود مادی وجود دارد، توضیح داده و سپس نشان دهید که این خواص در کدام یک از موجودات وجود ندارد.



درس یازدهم

روز حساب

سنجش اعمال

یکی از نام‌های روز رستاخیز در تعالیم دینی، روز حساب است یعنی در چنین روزی، تمامی مردم، برای قضاوت قاطعانه در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می‌شوند و اعمال و افکار آن‌ها در ترازوی عدل پروردگاری سنجیده می‌شود و هر کس به نتیجه‌ی اعمال و کرده‌های خود می‌رسد.

در این درس می‌خواهیم بدانیم که:

چه رابطه‌ای میان اعمال انسان و نتیجه‌ی اخروی آن‌هاست؟

حقیقت جزا و پاداش اخروی چه می‌باشد؟

شعور باطنی مخزن اعمال

به طوری که امروزه به ثبوت رسیده است، حافظه‌ی انسان مخزن بس بزرگ و وسیعی است که تمامی اعمال و نیات انسان از خرد و بزرگ، همگی در آن جا ضبط و نگهداری شده و هیچ یک از آن‌ها از بین نمی‌رود. یعنی اگرچه اعمالی را که ما انجام می‌دهیم به دست فراموشی می‌سپاریم ولی این فراموشی تنها مربوط به شعور ظاهری ما بوده و هرگز بدان معنی نیست که خود آن عمل نیز در ضمیر باطنی ما از بین می‌رود، بلکه تجربیات فراوان به خصوص در علم روانکاوی به خوبی این مطلب را به ثبوت رسانیده است که تمامی اعمالی را که ما در زمان‌های گذشته انجام داده‌ایم، همه‌ی آن‌ها در ضمیر ناخودآگاه ما باقی مانده و از بین نرفته‌اند به طوری که به وسیله خواب مغناطیسی می‌توان به وجود این آثار و اعمال در درون انسان آگاه گردید. در درمان بیماری‌ها به وسیله‌ی خواب مغناطیسی از این امر استفاده شده و می‌توانند عواملی را که سبب ایجاد بیماری گردیده و هم‌اکنون شخص آن‌ها را به دست فراموشی سپرده است، کشف نمایند.

بنابراین فراموش کردن عمل به معنای از میان رفتن آن نیست بلکه هر عملی از اعمال انسان، حتی نیات او به طور کامل حفظ و نگهداری شده و هرگز از بین نمی‌رود و هر عملی، چه خیر و چه شر، چون سایه دنبال آدمی است و از او جدا و او از آن جدا شدنی نیست. در زندگی دنیوی، انسان بعد از انجام عمل آن را فراموش می‌کند و یا آن را مخفی می‌دارد و چنان می‌پندارد که با فراموشی یا کتمان آن، گریانش از چنگ آن رها می‌شود. اما در روز حساب که تمامی پنهانی‌ها آشکار شده و هیچ امری مخفی نمی‌ماند همه‌ی اعمالی که روزی آن‌ها را مخفی می‌داشت آشکار می‌گردد.

از این رو اعمالی که انسان در زندگی دنیوی خویش انجام می‌دهد همگی در مجموعه‌ای نگهداری می‌شود تا به زودی در روز قیامت بیرون آورند و در پیش رویش بگسترند و بر سر آن بازخواستش کنند. آری، روزی فرا خواهد رسید که اعمال انسان گریبانگیرش خواهد گردید.

توبه

یکی از عوامل مهمی که سبب بخشوده شدن گناهان و از میان رفتن آثار آن‌ها می‌شود توبه است. توبه عبارت است از پشیمانی قلبی از انجام گناه و تصمیم قاطع بر ترک آن و اقدام در جهت جبران آن.

از عذاب جانکاه در جهان آخرت نجات می‌بخشد.

توبه دری است از درهای رحمت الهی که هر بنده‌ی گنهکاری می‌تواند از آن داخل شود و گام

در عرصه‌ی عظوفت خداوندی گذارد و بدین‌وسیله به سعادت ابدی نایل آید. از این‌رو، خداشناسان واقعی تا آن‌جا که در توان دارند بر گرد گناه نمی‌گردند و بدین‌وسیله بین خود و خدای خود پرده‌ها نمی‌افکنند. آنان می‌دانند که گناهان و آلودگی‌ها با آن‌ها و با سرنوشت ابدی آن‌ها چه می‌کند و چگونه آن‌ها را از رسیدن به سعادت واقعی باز می‌دارد. و لذا هر گاه از روی غفلت مرتکب گناهی شوند، بلافاصله با توبه و پشیمانی به‌سوی درگاه خداوندی برمی‌گردند و دست بر دامن رحمت او می‌زنند و می‌دانند که تنها اوست که می‌تواند قلم مغفرت بر لوح گناهان آن‌ها کشد.

خداوندی چنین بخشنده داریم	که با چندین گنه امیدواریم
خدایا گر بخوانی ور برانی	جز انعامت دری دیگری نداریم
سرافرازیم اگر بر بنده بخشی	وگرنه از گنه سربرنیاریم
نگویم خدمت آوردیم و طاعت	که از تقصیر خدمت شرمساریم
مباد آن روز کز درگاه لطف	به‌دست نا امیدي سر بخاریم

خاطره

آیا نمونه‌ای از بازگشت و پشیمانی از یک رفتار خود به‌خاطر دارید؟

فکر می‌کنید عامل آن بازگشت چه بود؟ آیا این بازگشت، موقتی بود یا

دائمی؟

آیا این بازگشت موجب تقویت رابطه‌ی شما با خداوند شده است؟

پاداش و کیفر اخروی

حال باید دید پاداش و کیفری که هر کس در جهان آخرت در برابر اعمال خود دریافت می‌دارد

چگونه است؟

سه نوع پاداش و کیفر قابل فرض است:

۱- پاداش و کیفری که انسان‌ها در زندگی اجتماعی خود براساس مجموعه‌ای از قراردادها و

قوانین تنظیم می‌کنند.

به‌عنوان مثال، اگر کسی در اداره‌ای کار نیکویی انجام دهد، از طرف رئیس خود تشویق شده و

احیاناً مبلغی نیز به‌عنوان پاداش دریافت می‌دارد یا در میان نظامیان، براساس یک عده مقرراتی، بر رتبه

و درجه‌ی او افزوده می‌گردد. همین‌طور اگر کسی مرتکب جرمی شود، براساس یک عده قوانین و

مقررات، از طرف دستگاه قضایی کیفر داده می‌شود نظیر رفتن به زندان، پرداخت جریمه نقدی، اعدام

و... که در تمام این موارد باید کیفر با جرم متناسب باشد. مثلاً اگر کسی مشتکی بر دیگری زند و در مقابل او را محکوم به حبس ابد نمایند، در این صورت عدالت در مورد او به اجرا در نیامده است. زیرا که کیفر با جرم هیچ‌گونه تناسبی ندارد.

۲- اما موارد دیگری وجود دارد که در آن‌ها پاداش یا کیفر براساس یک عده قوانین و مقررات صورت نمی‌پذیرد بلکه پاداش یا مجازات، محصول طبیعی خود عمل است. مثلاً اگر کسی سیگار بکشد یا از مشروبات الکلی استفاده نماید یا بهداشت غذایی را رعایت نکند و در نتیجه مبتلا به امراضی گردد، در این صورت این امراض و ناراحتی‌های حاصله از آن نتیجه‌ی طبیعی عمل شخص است که باید آن‌را تحمل نماید. یا اگر کسی در اثر بی‌احتیاطی در رانندگی، پای خود را از دست دهد و تا آخر عمر از این بابت رنج برد، این نقص عضو نتیجه‌ی طبیعی بی‌احتیاطی او بوده و کسی جز خود او در این میان مقصر نیست. در تمامی این موارد، کیفری که شخص می‌بیند مستقیماً نتیجه‌ی عمل خود او بوده و در این میان قرارداد یا قانونی که میزان کیفر را تعیین نماید وجود ندارد تا گفته شود که این قانون یا آن قرارداد ظالمانه است یا عادلانه و بنابراین موضوع تناسب جرم با کیفر در این جا مطرح نیست. مثلاً در مثال بالا راننده نمی‌تواند اعتراض نماید که چرا چند دقیقه بی‌احتیاطی او مجازاتی چنین سنگین به دنبال دارد.

تفکیک

تفاوت‌های این دو نوع مجازات را مشخص کنید و در دو ستون مقابل هم، به

تفکیک، بنویسید.

پاداش و کیفر در زندگی اخروی از نوع اول نیست تا تناسب جرم و مجازات در آن مطرح باشد. یعنی مجازات‌های اخروی از نوع قراردادی و براساس یک عده مقررات نیست. از نوع دوم نیز نیست بلکه حتی از آن هم کامل‌تر و یک درجه نسبت به آن بالاتر است. آنچه در روز رستاخیز به عنوان پاداش یا کیفر به انسان داده می‌شود، عین عمل او است. بدین معنی که هر عملی که ما در این دنیا انجام می‌دهیم، یک جنبه‌ی مادی و ظاهری دارد که پس از انجام آن از بین می‌رود و فانی می‌شود و یک جنبه‌ی باطنی و غیبی دارد که هرگز از بین نمی‌رود و باقی می‌ماند و از انسان جدا نمی‌شود.

در این جهان چون انسان در زندان عالم ماده بوده و از دیدن باطن اعمال خویش عاجز و ناتوان است، چنان می‌پندارد که آن اعمال از بین می‌روند و باقی نمی‌مانند اما وقتی حجاب‌های عالم طبیعت از

مقابل دیدگان او برافتد و گام در جهان دیگر گذارد، می‌تواند جنبه‌ی باطنی و سیمای غیبی اعمالی را که روزی انجام داده، مشاهده نماید و آن‌ها را همراه خویشتن یابد. به عبارت دیگر، عملی که ما در زندگی دنیوی انجام می‌دهیم، حقیقت و باطن آن عمل در جهان آخرت به صورت زشت یا زیبا، لذت بخش یا دردآور تجسم یافته و آدمی خود را میان اعمال «مجسم» شده‌ی خود می‌یابد یعنی در روز رستاخیز، سرنوشت انسان و نوع زندگانی او را همان اعمالی که در این جهان انجام داده است تشکیل می‌دهد. اگر عمری براساس حق و حقیقت در جهت کمال گام برداشته و به تحصیل فضایل و کمالات پرداخته، صورت باطنی و ملکوتی کمالات خود را در آن جهان مشاهده نموده و به سعادت و صف ناپذیر دست خواهد یافت. و اگر زندگی خود را براساس عناد و حق‌کشی و ستم و اعمال ناشایست حیوانی به سر کرده است، در آن جا همین ستم و انحطاط او به صورت‌های وحشت‌آور و دردزا تجسم یافته و او را دست‌خوش بزرگ‌ترین نکبت‌ها و رنج‌ها خواهد ساخت.

از آن‌چه درباره‌ی کیفر و پاداش در حیات اخروی گفتیم می‌توان دریافت که در جهان آخرت نه جرم از مجرم جداست و نه پاداش و کیفر چیزی جز عمل انسان است. در آن سرای، همین اعمال انسان است که عیناً به خود انسان بازگردانده می‌شوند و پاداش و کیفر نیز خود اعمال هستند. بنابراین، این‌که گفته شود چرا در برابر پنجاه سال هوسرانی و حق‌کشی تا ابد باید کسی در عذاب به سر برد، در این‌جا معنی پیدا نمی‌کند زیرا که تناسب جرم با کیفری تنها در مورد مجازات‌های قراردادی درست است و آن‌جاست که باید این تناسب برای رعایت عدالت حفظ شود و گرنه وقتی پاداش و کیفر چیزی جز خود عمل نیست، در این صورت تناسب بین کیفر و جرم مفهوم خود را از دست می‌دهد و پرواضح است که هیچ عدالتی بالاتر از این نمی‌تواند باشد که کرده‌های هر کس به خود او برگردانده شود و او خود را در میان اعمال خود بیابد.

تطبیق

مولوی می‌گوید:

ای دریده پوستین یوسفان	گرگ برخیزی از این خواب‌گران
گشته‌گران یک‌به‌یک خواهی‌تو	می‌درانند از غضب اعضای تو
ز آن‌چه می‌بافی همه‌روزه‌پپوش	ز آن‌چه می‌کاری همه‌روزه‌بنوش
این ابیات مطابق با کدام یک از انواع جزا و پاداش ارتباط است؟ چرا؟	

سیمای حقیقی انسان

آنچه ما در این جهان مشاهده می‌کنیم همانا صورت ظاهری افراد است و از مشاهده‌ی حال درونی آن‌ها ناتوانیم. اما در جهان آخرت حال درونی و صورت باطنی اشخاص که در این جهان مخفی بوده، آشکار می‌شود و پرده از همه‌ی صحنه‌سازی‌ها و دغل‌بازی‌ها و مخفی‌کاری‌ها برداشته شده و واقعیت درونی اعمال انسان بر ملا می‌گردد و سیمای حقیقی او که همانا مجموعه‌ی حالات و مکتسبات درونی اوست، نمایان می‌شود.

چه بسیارند افرادی که به صورت، انسانند اما به سیرت، حیوانات درنده‌خویی هستند که جز امیال کنیف حیوانی بر فکر و روح آن‌ها حکومت نمی‌راند. آیا جنایت‌کاران تاریخ و جتارانی که برای حفظ قدرت و رسیدن به هوس‌های پلید خود هزاران نفر افراد بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشند، واقعاً انسانند؟ و آیا می‌توان آن‌ها را تنها به این خاطر که صورت ظاهری آن‌ها شبیه انسان‌های دیگر است، انسان نامید؟ آیا آن‌ها هزاران بار از حیوانات وحشی درنده‌خوتر و وحشی‌تر نیستند؟

صفات و حالاتی که در قلب و روح خود داریم، نیت و اندیشه‌هایی که در سر می‌پرورانیم، همگی دست به دست هم داده و سیمای حقیقی یا چهره‌ی باطنی ما را تشکیل می‌دهند. اگر غلبه با صفات و خصوصیات انسانی و ملکوتی باشد، سیمای درونی و چهره‌ی واقعی ما نیز انسانی، و اگر غلبه با خوی حیوانی باشد، حیوانی است.

سیمای ظاهری، هر قدر زیبا و آراسته هم باشد، با مرگ زایل می‌شود و از میان می‌رود. آنچه برجای می‌ماند و از انسان جدا نمی‌شود همان شخصیت درونی و سیمای حقیقی و باطنی ماست که مجموعه‌ی اعمال و حالات و نیت‌ها دست به دست هم داده و آن را به وجود می‌آورند.

نیت یا روح عمل

حال می‌توان دریافت که چرا در تعالیم دینی اصالت را به «نیت» داده و مقبولیت عمل در پیشگاه خداوندی را مشروط به نیت خالص دانسته‌اند زیرا که روح و محتوای درونی اعمال ما را نیت‌ها تشکیل داده و نیت یا قصد درونی ماست که عملی را صالح یا فاسد می‌گرداند.

برخلاف تصورات ظاهرینان از نظر تعالیم آسمانی عمل صالح عملی نیست که ظاهراً فوایدی نسبت به خود شخص یا دیگران داشته باشد. بعضی چنان می‌پندارند که اگر کاری انجام دهند که منافعی از آن نصیب دیگران شود، بدون توجه به نیت یا انگیزه‌ای که محرک انجام آن بوده است، کاری خیر انجام داده‌اند در صورتی که در منطق دین آسمانی، علاوه بر این که صورت ظاهر عمل باید صحیح و

منشأ اثرات مثبت باشد، نیت و قصد انجام دهنده‌ی آن نیز باید از هرگونه آلودگی مبرا بوده و خالص برای خدا باشد. تنها چنین عملی است که صلاحیت عروج به ملکوت خدا را داشته و شایستگی مقبولیت در پیشگاه الهی دارد.

کسی که بیمارستانی می‌سازد یا پلی احداث می‌نماید یا عبادتگاهی بنا می‌کند تا خودنمایی‌های خود را ارضا نماید یا به شهرت اجتماعی دست یابد و... اگرچه از نظر اجتماع کاری پسندیده انجام داده است، اما چون هدف او از انجام این عمل مربوط به این عالم بوده و متوجه عالم بالا و درگاه الهی نیست، لذا این عمل او به ملکوت خدا و به پیشگاه او عروج نمی‌کند و در همین عالم باقی می‌ماند و برای حیات اخروی او سرچشمه‌ی هیچ‌گونه خیریه‌ی نمی‌شود.

عملی می‌تواند به عالم بالا عروج کند که رو به بالا داشته باشد. عملی که به خاطر خدا و به قصد اطاعت و نزدیکی به او انجام می‌پذیرد، رو به بالا دارد و جنبه‌ی ملکوتی پیدا می‌کند. اما عملی که برای غیر خداست، در این عالم باقی می‌ماند و رو به پایین دارد و به عالم بالا صعود نمی‌کند.

بنابراین، در منطق دین الهی، هر عملی کالبدی دارد و روحی. روح عمل همانا نیت انجام دهنده‌ی آن است. اگر این روح در نتیجه اخلاص و پاکی و به خاطر نزدیکی به خدا، زنده و نورانی باشد در این صورت به پیشگاه رحمت خدا رسیده و منشأ سعادت اخروی می‌گردد. در غیر این صورت آدمی را هیچ‌گونه نصیبی از آن نخواهد بود.

اخلاص و پاکی نیت

از این رو بر مؤمنین و خداشناسان است که مدام مراقب نیت خود باشند و تنها با صورت ظاهری اعمال، خود را سرگرم نمایند چرا که در صورت غفلت، انواع خودخواهی‌های انسان دخالت کرده و نیت را آلوده و از محور خلوص و پاکی خارج خواهد ساخت. آنچه از تعالیم دینی در این زمینه برمی‌آید این است که خالص گردانیدن عمل برای خدا کاری آسان نیست که بتوان بدون دقت و مراقبت کافی به آن دست یافت. لازمه‌ی آن گام نهادن در میدان مبارزه با نفس و تحمل مشکلات آن است. تنها در این صورت است که می‌توان وجود خود را به تدریج از انواع خودبینی‌ها آزاد ساخته و خالص برای خدا گردانید.

در تعالیم دینی آمده است که حفظ ثواب اعمال از انجام آن‌ها سخت‌تر است. یعنی چه بسا کسی عملی را با نیت خالص آغاز و در جریان انجام آن نیز نیت خود را از آلودگی به خودخواهی‌ها حفظ نماید اما بعد از پایان عمل، در نتیجه‌ی غفلت، عمل خود را ضایع و اجر و پاداش معنوی آن را از بین ببرد.

بنابراین چنین نیست که اگر کسی عمل صالحی را با نیت خالص انجام دهد، آثار معنوی آن از بین رفتنی نیست، بلکه چه بسا با تغییر نیت و انجام اعمالی چند، آن عمل را ضایع و بی نتیجه گرداند. از این رو بر مؤمنین و خداشناسان است که تا در این سرای اختیار و در این جهان آزمایش به سر می‌برند، مراقب اعمال و نیات و حتی حالات روحی و قلبی خود باشند تا وقتی از این جهان به جهان دیگر منتقل می‌شوند، با دست خالی به حضور پروردگار خویش نروند.

بنابراین، پرهیزکاران و پارسایان واقعی کسانی هستند که در زندگانی دنیوی خود به اصلاح نفس خویش می‌پردازند تا قبل از این که در عرصه‌ی رستاخیز خطاب قهر رسد که چرا مغلوب هوس‌های خود شدید و حقایق را زیر پا نهادید، خویشان را از زیر سلطه هوس‌ها و خودخواهی‌ها رهانیده و عنان اختیار نفس را به دست عقل خویش گرفته باشند.

ما کُشته‌ی نفسیم و بس آوخ^۱ که برآید از ما به قیامت که چرا نفس نکشیم

در جهان آخرت تمامی آنچه در این دنیا مورد توجه انسان بوده و به آن‌ها تکیه و اعتماد می‌نمود، هیچ کدام سودی نبخشد. تنها چیزی که در بازار حقیقت و در روز آشکاری حق، برای انسان منشأ سعادت و نجات است قلبی مصون از آلودگی‌ها و دلی محفوظ از آثار سوء گناهان است. دلی که خالص برای خدا بوده و جز برای او و به یاد او نمی‌تپد.

چیست توحید خدا آموختن خویشان را پیش واحد سوختن

پرسش



- ۱- انواع کیفرها را توضیح داده و بگویید که در کدام یک از آن‌ها تناسب جرم با کیفر قابل طرح است؟
- ۲- با توجه به این که زندگی انسان در این دنیا محدود است چگونه می‌توان عذاب همیشگی را توجیه کرد؟
- ۳- سیمای حقیقی انسان چیست؟
- ۴- نقش نیت در عروج عمل انسان تا به درگاه الهی چیست؟
- ۵- چگونه ممکن است انسان اعمال خیر گذشته‌ی خود را ضایع گرداند؟

۱- آوخ: کلمه‌ی افسوس، آه، وای.

برخی از افراد، در عین اعتقاد به معاد و قبول آن، مرتکب گناه می‌شوند و توبه هم نمی‌کنند. عامل این رفتار تناقض‌آمیز چیست؟ چرا اعتقاد آن‌ها مانع گناه نمی‌شود؟ در این باره تحقیق کنید و نتیجه‌ی تحقیق خود را در کلاس ارائه دهید.



درس دوازدهم

سرمنزل قافله‌ی بشریت

یکی از اختلافات اساسی بین حیات دنیوی و زندگانی اخروی انسان در این است که در این جهان به علت وجود حایل‌ها، میزان ادراک انسان محدودتر و در نتیجه احساس لذت یا الم نیز ضعیف‌تر و ناقص‌تر است. در جهان بعد از مرگ که از حجاب‌های این عالم خبری نیست، درک و احساس بسی زنده‌تر، گسترده‌تر و نافذتر خواهد بود.

در این درس می‌خواهیم با ویژگی‌های دیگری از آخرت آشنا شویم تا بر اثر این آشنایی عمیق‌تر، خود را بهتر برای آن جهان آماده کنیم.

منزلگاه ابدی

پیامبران، مؤمنین و پرهیزکاران را به بهشت برین، و معاندین و ستمکاران را به جهنم وعده داده و پاره‌ای از خصوصیات بهشت و جهنم را برشمرده‌اند.

نکته‌ای که توجه به آن در این جا ضروری است این است که پیامبران برای توصیف بهشت و جهنم تنها به بیان آن دسته از مطالبی که تا حدی برای همگان قابل درک و فهم است پرداخته و با معرفی الگوها و نمونه‌هایی که قرینه‌های آن در این عالم نیز وجود دارند، مطلب را به ذهن‌ها نزدیک ساخته‌اند و گرنه به طوری که در درس‌های قبلی نیز گفته‌ایم، جهان آخرت با دنیای ما تفاوت‌های اساسی داشته و ما تا در این عالم به سر می‌بریم هرگز نمی‌توانیم واقعیت‌های با عظمت جهان بعد از مرگ را آن‌چنان که باید درک کنیم. زیرا که جهان آخرت و بهشت برین که منزلگاه ابدی پرهیزکاران و بندگان خاص خداوند است، تعلق به جهان ملکوت و عالم بالا داشته و واقعیت‌های مربوط به آن بسی برتر و با عظمت‌تر از آن است که در ظرف الفاظ بگنجد.

مثلاً جهان بعد از مرگ نسبت به دنیا از یک جهت مثل جهان خارج است نسبت به عالم رَحِم. طفل تا در رحم مادر به سر می‌برد از واقعیت‌های جهان خارج بی‌خبر است به هیچ وسیله‌ای نمی‌توان عالم خارج را به او تفهیم کرد. باید او خود پا در جهان بیرون گذارد و از پدیده‌ها و واقعیت‌ها و وسعت و گستردگی آن آگاه گردد.

آنچه در تعالیم پیامبران درباره‌ی نعمت‌های بهشتی آمده است در واقع همگی برای نزدیک‌تر ساختن موضوع به ذهن انسان‌هایی است که در زندان طبیعت گرفتار بوده و از درک عظمت و واقعیت حیات اخروی ناتوان‌اند.



آیا می‌توانید با بیان مثال دیگری تفاوت جهان آخرت با این جهان را نشان

دهید؟

ترس از خدا

کیست که بزرگی و عظمت خدا را بشناسد و از او بیم نداشته باشد و کیست که بداند او کیست و ترس از او در دلش نباشد؟ یعنی کیست که نور معرفت الهی بر قلبش بتابد اما دائماً نگران و بیمناک از دور افتادن از او نباشد؟ و کیست که گوشه‌ای از عظمت خداوندی را دریابد اما کاسه‌ی قلبش لبریز

از خوف الهی و بیم از قهر و عذاب او نباشد؟

آنان که از خدا می‌ترسند در واقع از خود می‌ترسند زیرا که خدا سرچشمه تمامی زیبایی‌ها و رحمت‌هاست. ترس از خدا نه به این معنی است که او خوفناک و ترسناک است بلکه به آن معنی است که وقتی انسان به ارزش نزدیکی به او آگاه شد و به فیض بیکرانی که از جانب او نصیب بندگان خاص‌اش می‌شود، باخبر شد، در این صورت همواره از آن ترس دارد که مبدا به علت قصور و خطای خویش، از آن سرچشمه‌ی فیض و رحمت بی‌نصیب ماند و در روز حساب، آن‌گاه که حقیقت بر همه آشکار گردید، در آتش حسرتِ دوری از آن مبدأ بی‌مثال بسوزد و بر ضرر و خسران خود افسوس خورد و غم جانکاه غفلت بر دل او سنگینی کند و تاب تحمل از او بستاند.

آنان که با کفر و عناد و انواع ستم‌ها و ناپاکی‌ها راه نزدیکی به خدا را به روی خود بسته‌اند، در روز جزا از رحمت خداوندی بهره‌ای ندارند و همین دوری از رحمت حق، آنان را در عذابی دردناک فرو می‌برد و در آتشی که با اعمال و کردار خود پیش فرستاده‌اند، تنها می‌گذارد. اما آنان که زمینه را برای برخورداری از عنایات الهی به کلی از بین نبرده‌اند، دیر یا زود رحمت خدا نصیبشان می‌گردد و بعد از پاک شدن از آلودگی‌ها، در بهشت الهی گام می‌گذارند.

تطبیق

پیامبران و مردان و زنان الهی، با این که همواره در راه حق گام برمی‌داشته و می‌دارند، اما بیش از انسان‌های گناهکار به درگاه خدا استغفار می‌کنند و گریه و مناجات می‌نمایند.

علت این امر چیست؟

گمگشته‌ی پیدا

انسان به‌طور فطری به دنبال گمگشته‌ای است که تا او را نیابد آرام و قرار نمی‌گیرد. این گمگشته، گمگشته‌ی پیدایی است که از یک سوی از رگ گردن به او نزدیک‌تر و از سوی دیگر از او مستور است. یافتن این گمگشته به روح پرتکاپوی انسان صفا و آرامش می‌دهد و به بسیاری از دردها و رنج‌های او خاتمه می‌بخشد و تنها یک درد و یک دغدغه در دل او می‌کارد که با آن زندگی می‌کند، بالاتر می‌رود، لذت می‌برد، رنج‌های حیات را گوارا می‌یابد و بالاخره به سعادت مطلق ابدی

دست می‌یابد.

این درد مقدس درون او را دگرگون می‌سازد و جوش و خروش در او ایجاد می‌کند. شور حیات و شوق لقای «او» را در دل می‌افکند و از تمامی پستی‌ها و حقارت‌ها نجاتش می‌بخشد. آن جاست که جز عشق و بندگی و اطاعت آن مبدأ بی‌مثال چیزی بر جای نمی‌ماند.

در جهان آخرت، پرهیزکاران و بندگان صالح خدا به دنبال عمری مجاهدت در راه حق و کمال، و اطاعت از اوامر الهی و شرکت در مبارزه با نفس و انجام وظایف فردی و اجتماعی و... و بالاخره به دنبال یک عمر زندگی بر حول محور حق، پا در بهشت الهی می‌گذارند و به آن مطلوب حقیقی و مقصد نهایی نائل می‌شوند و در جوار رحمت او به انواع برخورداری‌ها و موهبت‌ها دست می‌یابند و چون مطلوب نهایی خود را بازمی‌یابند، در نتیجه خواستار هیچ‌گونه تغییری وضعی نمی‌شوند.

برخلاف زندگی دنیوی که لذات آن همگی به علت محدود بودنشان به بن‌بست می‌رسند و در صورت ادامه ملال‌آور می‌شوند، در جهان آخرت انسان هرگز روی ملال و خستگی و دلزدگی نمی‌بیند. چه، ایجاد ملال خاطر و خستگی در برابر لذات مادی از این‌جا ناشی می‌شود که:

۱- دامنه‌ی این لذات محدود است و لذا در برابر روح بلندپرواز و نامحدودگرای انسان نمی‌تواند برای مدت زمان طولانی ارزش خود را حفظ نماید. روح انسان به علت تعلق داشتن به بارگاه الهی، مدام در تلاش و تکاپو برای رسیدن به آن جاست و مطلوب حقیقی او جز آن نیست و لذا هیچ مقصدی یا لذتی نمی‌تواند برای همیشه او را به خود مشغول دارد. از این‌رو، آنان که از خدا دور افتاده‌اند، مدام از این هدف به آن هدف و از این لذت به لذت دیگر روی می‌آورند تا مگر به مطلوب خویش رسند و آرام و قرار گیرند اما چون گمگشته‌ی خود را در هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌یابند، نمی‌توانند برای همیشه خود را با چیزی سرگرم نمایند.

۲- در این جهان پرداختن به لذتی انسان را از لذت‌های دیگر بازمی‌دارد و سایر خواسته‌های فطری انسان ناکام می‌ماند. از این‌رو، در صدد تغییر وضع برمی‌آید تا خواسته‌های دیگر نیز تا حدی ارضا شوند.

۳- لذت‌های این جهان همراه با رنج‌ها و ناراحتی‌هایی است چنان‌که مثلاً لذت خوردن با سنگینی و خستگی توأم است. از این‌رو، در صدد رفع آن خستگی‌ها و رنج‌ها برمی‌آید.

۴- براساس تعالیم دینی، برای اهل بهشت هر نعمتی با هر کیفیتی که بخواهند فراهم است و هیچ محدودیتی در برخورداری‌های آن‌ها نیست. اگرچه بهشت را نیز مراتب و درجاتی است.

آری، بهشت را مراتب و درجاتی است که بر همدیگر برتری دارد و منزل‌هایی است که از هم

امتیاز دارد. آسایش و خوشی در آن پایان نمی‌پذیرد و ساکن آن از آن جا خارج نمی‌شود و در آن جاوید است درحالی که پیر نمی‌شود و فقیر نمی‌گردد.

فلسفه‌ی آفرینش یا هدف و الای خلقت

از آن چه گذشت می‌توان دریافت که برای آفرینش انسان هدف و مقصد بسیار با عظمتی است که بیان شکوه و جلال آن هرگز در ظرف الفاظ نمی‌گنجد: زندگی در بهشت جاوید الهی و در جوار رحمت خداوند رحمان.

در چنان مقامی، انسان فلسفه‌ی آفرینش خود را با تمام وجود درمی‌یابد و هستی خویش را شعاعی از رحمت و عنایت بی‌کران الهی می‌بیند. عظمت این هدف با وجود انواع حجاب‌ها در این جهان برای ما به‌طور کامل قابل درک نیست اما آنان که در سایه‌ی پیروی از تعالیم آسمانی در تهذیب نفس و تحصیل کمال کوشیده و در این راه به جایی رسیده‌اند، در این جهان نیز گوشه‌ای از عظمت و شکوه این هدف و الای را درمی‌یابند و هستی خویش را پرتوی از لطف بی‌دریغ الهی می‌بینند:

ما نبودیم و تقاضامان نبود	لطف تو ناگفته ما می‌شنود
لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را
لذت انعام خود را وامگیر	نقل و باده‌ی جام خود را وامگیر
ور بگیری کیت جست‌وجو کند	نقش با نقاش کی نیرو کند

پاسخ به یک اشکال

در این جا با توجه به آن چه در این درس گفته شد می‌توان به یک اشکال رایج درباره‌ی فلسفه حیات یا هدف از آفرینش انسان پاسخ گفت. آن اشکال این است که عده‌ای اظهار می‌دارند چرا ما خلق شدیم تا نیاز به کمال و رسیدن به سعادت جاودانی داشته باشیم؟ به عبارت دیگر، چه خوب بود که انسان نه خلق می‌شد و نه به سعادت ابدی می‌رسید.

این اعتراض به اعتراض طفل خردسالی می‌ماند که به علت جهل بر امتیازات تحصیل علم، از رفتن به مدرسه سر باز می‌زند و در مقابل اصرار پدر، اظهار می‌دارد که من نه علم را می‌خواهم و نه امتیازات آن را! آیا این طفل خردسال واقعاً به امتیازات علم و نقش آن در زندگی خود آگاه گردیده و سپس از روی فهم و بصیرت از رفتن به مدرسه و تحصیل علم روی برمی‌گرداند یا این عمل او ناشی از

جهل و نادانی است؟ چنان افرادی نیز آیا از روی بی خبری چنان اعتراضی می کنند یا براساس معرفت و بصیرت؟ آیا آنان در راه کمال معنوی گام برداشته و به آن رسیده و پس از درک کمال، چنان اعتراضی کرده اند یا قبل از این که به حقیقت و ماهیت آن پی برده و از ارزش و لذت و عظمت آن آگاه گردند چنان ایرادی نموده اند؟ آنچه مسلم است این است که آنان که در سایه تربیت صحیح و بر وفق معیارهای الهی به مرتبه ای از کمال نائل آمده اند، هرگز چنان اعتراضی نکرده و در نتیجه ی درک مرتبه ای از مراتب کمال، مسئله به خودی خود برای آن ها حل شده است تا آن جا که حیات را عین لطف و موهبت از جانب خدا یافته و همواره از بابت آن به شکرگزاری پرداخته اند. آری، کسانی که در مرتبه ی زندگی حیوانی باقی مانده و از حیات ملکوتی انسانی بی خبر مانده اند، خیال می کنند حیات انسانی همان است که آن ها دارند، در نتیجه زبان به اعتراض می گشایند و نبودن آن را بر بودنش ترجیح می دهند. اما اگر پا را از این مرحله فراتر بگذارند و گوشه ای از شکوه معنوی هدف والای خلقت را درک کنند، حقیقت بر آن ها آشکار شده و دست از این قبیل اعتراض ها بخواهند داشت.

نتیجه گیری

محور های اصلی درس های یازدهم و دوازدهم را در شش بند تنظیم کنید؛ سپس نتیجه ای را که از این محور ها به دست می آید، استخراج نمایید و در دو سطر بنویسید.

پرسش

- ۱- چرا مواهب بهشتی وصف ناپذیر است؟
- ۲- والاترین سعادت در جهان آخرت چیست؟
- ۳- ترس از خدا چیست؟ و اگر ترس از نتیجه ی اعمال خویش است، چرا به خدا نسبت داده می شود؟
- ۴- بالاترین عذاب در آخرت چیست؟
- ۵- چرا در بهشت ملال و خستگی و دلزدگی وجود ندارد؟
- ۶- فلسفه ی حیات و حکمت آفرینش انسان چیست؟

۷- چرا عده‌ای به خلقت انسان اعتراض می‌کنند؟

پژوهش

به کتاب‌های مقدس دین خود مراجعه و بررسی کنید که آینده‌ی انسان‌های با ایمان و نیکوکار و انسان‌های بی‌ایمان و بدکردار در جهان آخرت چگونه توصیف شده است؟

